

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/27

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: اخلاق

روز چهارشنبه است یک مقداری درباره بعضی از مسائلی که مربوط به فضایل اهل بیت (علیهم السّلام) و احکام اخلاقی است که معمولاً بحث می‌کردیم ارائه شود.

در پایان جلسه قبل سخنان مرحوم کاشف الغطاء اول؛ آقا شیخ جعفر کاشف الغطاء که پدر و جدّ بسیاری از فقهای امامیه است از کتاب شریف کشف الغطاء ایشان خوانده شد. امروز هم بعضی از فرمایشات ایشان درباره ائمه (علیهم السّلام) و وظیفه ما در برابر این ذوات قدسی مشخص می‌شود. معمولاً در کتاب‌های فقهی؛ مثلاً شما وسائل را مراجعه می‌کنید که کتاب روایی است، در کتاب «صلاة» بعد از پایان احکام صلات، «کتاب القرآن»، «کتاب الذکر»، «کتاب الدعاء»، مطرح است؛ فضیلت قرائت قرآن، فضیلت دعا، فضیلت ذکر حق مطرح است. این سه عنوان در بخش پایانی کتاب «صلاة» در بحث‌های روایی هست. سرّ آن این است که در کتاب‌های فقهی بزرگان این کار را کردند، قبلاً هم ملاحظه فرمودید که وسائل شرح روایشرایع است. الان پیدا کردن روایت آسان است؛ اما قبلاً اگر می‌خواستیم یک روایتی را پیدا کنیم که بفهمیم مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کدام جلد این روایت را نقل کرد، اول به شرایع مراجعه می‌کردیم ببینیم مرحوم محقق این مطلب را در کدام باب شرایع ذکر کرد، بعد از راه شرایع به وسائل پی می‌بردیم؛ چون وسائل شرح روایی شرایع است.

مرحوم کاشف الغطاء بزرگ (رضوان الله تعالی علیه) هم در کتاب شریف کشف الغطاء در پایان کتاب «صلاة» این مسئله «قرآن»، «ذکر» و «دعا» را مطرح کردند؛ یعنی کشف الغطاء، جلد سوم، صفحه 452 وقتی مسئله «صلاة» تمام شد، آن وقت مسئله «قرآن» را مطرح کردند که در مسئله «قرآن» مباحث فراوانی هست. یکی از آن مباحث این است که قرآن را با سایر کتب آسمانی بسنجیم، حکم آن چیست؟ قرآن را با پیغمبر و اهل بیت (علیهم السّلام) بسنجیم، وزن آن چیست؟ در مبحث اول می‌فرماید قرآن نسبت به سایر صحف الهی افضل است. در مبحث دوم می‌فرماید قرآن نسبت به پیغمبر و اهل بیت (علیهم السّلام) افضل نیست. این دوتا مطلب را الان این‌جا از فرمایشات مرحوم کاشف الغطاء می‌خوانیم؛ کشف الغطاء، جلد سوم، صفحه 452، «المبحث الرابع»، «انه» یعنی قرآن کریم، «افضل من جميع الكتب المنزلة (أو منزلة) من السماء»؛ همه کتاب‌هایی که از طرف ذات اقدس الهی نازل شد، قرآن از آنها افضل است. این مطلب را البته روایات بیان می‌کنند و از خود قرآن کریم هم به خوبی برمی‌آید. قرآن کریم وقتی نسبت کتاب‌های آسمانی را با یکدیگر می‌سنجد می‌فرماید: «مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، [1] [2] [3] وقتی نسبت قرآن را با سایر کتب می‌سنجد دو مطلب دارد: یکی «مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» و یکی «وَهُنَّيْمَاناً عَلَيْهِ»، [4] این «هُنَّيْمَان» فقط مخصوص قرآن کریم است؛ هیمنه دارد، سیطره دارد، سلطنت دارد، برجستگی دارد، فرمانروایی دارد، این درباره «تورات» و «انجیل»

که نیامده است! اگر کلمه «مهیمن» مخصوص قرآن کریم است؛ پس قرآن کریم در ردیف آن «تورات» و «انجیل» و مانند آن نیست که حرف‌های آنها را فقط تصدیق کند. وجود مبارک عیسی (سلام‌الله‌علیه) انجیلی آورد که مصدق تورات بود، درست است؛ اما قرآن تنها تصدیق کننده تورات اصیل و انجیل اصیل نیست، بلکه هیمنه دارد.

یکی از بیانات لطیف مرحوم کاشف الغطاء که قبر او پُر نور باد! فرمود تمام مسیحی‌های دنیا و تمام کلیمی‌های دنیا باید مدیون قرآن کریم باشند؛ برای اینکه این قرآن آمد عیسی را زنده کرد، موسی را زنده کرد، انجیل را زنده کرد، تورات را زنده کرد؛ چون با پیشرفت علم این انجیل گویا که تحریفات فراوانی در آن هست، یک کتاب ماندنی نبود و نیست. بشر با پیشرفت علمی، این انجیل و این توراتی که توهین‌هایی در آن هست که یعقوب با خدا کشتی گرفت، یا - معاذالله - آن فلان پیامبر شراب نوشید، این کتاب، کتابی نیست که بماند. آن انجیل را قرآن زنده کرد، آن عیسی را قرآن معرفی کرد، آن تورات را قرآن را زنده کرد، آن موسی را قرآن زنده کرد؛ مسیحیت را، عیسویت را در جهان نگه داشت، کم حرفی نیست! اینکه صاحب جواهر می‌گوید من فقیهی به عظمت و حدّت ذهن او ندیدم، واقع هم همین‌طور است. [5] شما حالا انجیل فعلی را، تورات فعلی را ببینید، حرف‌هایی دارند که قابل پذیرش نیست؛ حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت یا فلان پیامبر - معاذالله - شراب خورد، اینها در این کتاب‌ها هست و این کتابی نیست که با پیشرفت علم بماند.

گفت تمام مسیحیت باید مدیون قرآن باشند، تمام کلیمیت باید مدیون قرآن باشند؛ این قرآن عیسی را مطهر کرد، موسی را مطهر کرد، انجیل را مطهر کرد، تورات را مطهر کرد. اگر دینی روی زمین مانده است به برکت قرآن است، این حرف جهانی است.

در همین بحث «کتاب القرآن» دارد - که حالا شاید ما همه آن را نخوانیم - فرمود پس نسبت به کتب آسمانی از قرآن کریم به خوبی برمی‌آید که این هیمنه دارد، سلطنت دارد، سیطره دارد؛ آنها را احیا کرده است، تحریفات آنها را زدوده، شستشو کرده و اینها را طاهر معرفی کرده است و خود انبیا را، خود اولیا را طاهر معرفی کرده است. افضل من جميع الكتب المنزلة (او منزلة) من السماء»، «و من كلام الانبياء و الاصفاء»؛ آنها هم یک حدیث قدسی دارند، آنها هم سه نوع کلام دارند:

یکی تورات و انجیل است که کلام خداست، منتها تحدی نشده، معجزه نیست؛ یکی هم حدیث قدسی دارند؛ یکی هم روایات دارند که احکام دینشان را بیان می‌کنند. قرآن نسبت به هر سه بخش آن افضل است؛ اما نسبت به پیغمبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌فرماید: «وليس بافضل من النبي صلى الله عليه وآله وسلم و اوصيائه عليهم السلام»؛ قرآن از امام بالاتر نیست، چه اینکه از پیغمبر بالاتر نیست، چرا؟ قرآن کلام خداست، اینها خلیفه خدایند، اینها عدل قرآن‌اند. اگر در قرآن یک مطلبی باشد که - معاذالله - امام به آن نرسیده باشد، امام نمی‌تواند حافظ این کتاب باشد، مفسر این کتاب باشد. اگر امام برای این است که این کتاب را حفظ کند، برای این است که این کتاب را تفسیر کند، برای این است که این کتاب را تشریح کند، باید هر چه در آن هست بلد باشد؛ پس علم او «الا و لابد» باید همتای قرآن کریم باشد. حالا عمل می‌کند از آن جهت که انسان است و تکلیف دارد و بهشت می‌رود، مطلب دیگری است؛ اما از جهت مقام علمی قرآن بالاتر از امام نیست؛ برای اینکه او باید این قرآن را تفسیر کند، حافظ این قرآن باشد. اگر در این قرآن یک سلسله مطالبی باشد که در دسترس امام نباشد، او دیگر مفسر این نیست. «إني تارككم الثقلين» [6] که یک سلسله مطالبی در این قرآن است که - معاذالله - او نداند و مفسر تفسیر نکند، این چگونه «لئلا يفترقا» است؟!

همین اولین افتراق همین است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، این را هم الآن پاسخ می‌دهند. می‌فرمایند به اینکه این اکبر بودن برای این است که این یکی موظف است او را حفظ کند، در راه او شهید شود، زندان برود؛ اما اکبر از این است که در آن یک سلسله مطالب علمی باشد که او نداند، اولین درجه افتراق است فرمود: «لَنْ يَفْتَرَقَا»؛ از هم جدا نیستند. معنای آن این نیست که هر جا امام هست یک قرآن در کنار او هست! یعنی هیچ افتراق و جدایی بین اینها نیست. قرآن علم است، اینها البته عالم‌اند و عمل هم می‌کنند از این جهت که انسان‌اند. اگر یک سلسله مطالبی در قرآن باشد که - معاذالله - امام به آن نرسد، این اولین فرض افتراق است.

پس عظمت امام با این روشن می‌شود. «و ليس بأفضل من النبي صلى الله عليه وآله وسلم و أوصيائه (عليهم السلام) و ان وجب عليهم تعظيمه و احترامه»، چرا؟ «لأنه مَّا يلزم على المملوك و ان قرب من الملك نهاية القرب تعظيم ما يُنسب اليه من اقوال و عيال و اولاد و بيت و لباس و هكذا لأن ذلك تعظيم للمالك فتواضعهم لبيت الله تعالى و تبركهم بالحجر و الاركان و بالقرآن و بالمكتوب من اسمائه و صفاته من تلك الحيثية لا يقضى لها بزيادة الشرفية»؛ بله اینها «حجر الاسود» را می‌بوسند، ارکان چهارگانه بیت را گرمی می‌دارند، خود بیت را تکریم می‌کنند، مواضعی که ذات اقدس الهی دستور داد حرمت قائل‌اند؛ برای اینکه احترام به ذات اقدس الهی و ادب در پیشگاه آن حضرت، اقتضاء می‌کند که هر چه به دستور اوست عمل کنند. معنای آن این نیست که - معاذالله - ارکان؛ یا «حجر اسماعیل» یا «حجر الاسود» از امام بالاتر است. همین‌ها که از روایات استفاده شد، مسبوق‌اند به بزرگانی که آنها هم این لطایف را از خود ائمه (عليهم السلام) استفاده کردند.

خدا مرحوم ابن بابویه قمی را غریق رحمت کند! او که در حرم حضرت عبدالعظیم مدفون است. این قصه را بارها به عرضتان رساندیم. این تهران بی‌خود بزرگ نشد! اول وجود مبارک حضرت عبدالعظیم به عنوان یک ولی‌ایی از اولیای الهی آمد در ری، بعد بسیاری از امامزاده‌ها به برکت ایشان وارد ری شدند که در خود تهران و حومه، امامزاده‌های فراوانی آرمیده‌اند و تهران به برکت اینها تهران شد! حضرت عبدالعظیم (رضوان الله تعالی علیه) می‌دانید که معاصر امام دهم بود و عرض ارادت کرد که در فضیلت او بحثی نیست. بزرگان سعی می‌کردند که ری بروند به برکت حضرت عبدالعظیم و آنها.

حکمای فراوانی در تهران بودند که آرمیدند. مرحوم آقا علی حکیم او اهل زنوز تبریز است، او و پدرش زنوزی‌اند؛ - زنوز در آذربایجان و در این منطقه پُربرکت تبریز است - منتها سالیان متمادی چون در تهران فلسفه تدریس می‌کردند آقا علی تهرانی معروف شدند. ایشان یک رساله‌ای در «معاد» دارد به عنوان «سبیل الرشاد فی علم المعاد». در این رساله - همان اوایل رساله هم است - مرقوم فرمودند که یک باران تُند سیل‌گونه‌ای در ری آمد و برخی از معابر را آب گرفت، از جمله قبرستان ری را هم آسیب رساند که بعضی از قبور نشست کردند. وقتی این قبور نشست کردند مردم که به زیارت قبور ری می‌رفتند، دیدند بعضی از این قبرها که شکاف برداشت کفنی در کنار و گوشه‌های این قبر پیدا است، بررسی کردند دیدند که کفن سالم است، بدن سالم است، ولی نتوانستند بشناسند که او کیست؟! شواهد فراوانی را که بررسی کردند دیدند این قبر «محمد بن علی بن بابویه» صاحب من لا یحضره الفقیه است. مرحوم آقا علی گفت مردم متدین تهران حرکت کردند به زیارت این قبر که بعد از هشتصد سال این بدن سالم است، این کفن سالم است. آن روزها راه برای رفتن ما نبود، بعد از اینکه جمعیت رفتند و

آمدند و کاهش پیدا کرد خودم مشرف شدم ری، بدن را سالم، کفن را سالم و زیارت کردم. این را این فیلسوف بزرگ در اوایل رساله «سیل الرشد فی اثبات المعاد» آنجا مرقوم فرمودند. بعدها برای او بارگاه درست شد. و بسیاری از علمای بزرگ تهران وصیت می‌کردند که ما را در کنار قبر ابن بابویه دفن کنید. اگر شما مشرف شدید حرم حضرت عبدالعظیم و بعد مشرف شدید مزار ابن بابویه را زیارت کردید، می‌بینید یک دکه‌مانندی آنجا قبر آن عده از حکما و بزرگان مثل مرحوم تنکابنی و آقا میرزا حسن کرمانشاهی و مرحوم حکیم جلوه اصفهانی، اینها آنجا دفن‌اند، از حکمای بزرگ اصفهان بودند، از بزرگان و حکمای کرمانشاه بودند، مرحوم تنکابنی از بزرگان و حکمای مازندران بودند. نظیر همین آرامگاهی که برای حافظ دارند یک چنین چیزی در کنار ابن بابویه برای این علمای بزرگ هست، خیلی هم فاصله ندارد، مفصل هم نیست یک چند نفری هستند. قبر مرحوم ملا محمد آملی پدر مرحوم آقا شیخ محمدتقی آملی که صاحب حاشیه بر شرح شمسیه است و معاصر مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری بود. مرحوم آقا شیخ فضل الله را به دار کشیدند ایشان را به مازندران به «گزانسرا» تبعید کردند. اینها همانجا دفن‌اند، منتها نه آن آرامگاه ویژه، در محدوده وسیع‌تر.

این ابن بابویه در همان من لا یحضره الفقیه دارد که کعبه بالاتر از امام نیست، چرا؟ برای اینکه ابن زبیر در برابر امام زمانش ایستاد؛ نه با حسین بن علی (سلام الله علیه) بیعت کرد و نه بعد آن با علی بن الحسین امام سجاد (سلام الله علیه)، او در برابر امام زمان خود ایستاد و داعیه داشت. دودمان اموی و مروانی علیه او شوریدند، او به درون کعبه رفت و متحصن شد، اینها بالای همان کوه ابوقبیس که اشرافی داشت بر کعبه - کسانی که قبل از انقلاب مکه مشرف شدند می‌دیدند که بسیاری از این کوه‌ها اشراف داشت بر کعبه، به برکت انقلاب اسلامی مکه و مدینه آباد شد؛ وگرنه کسانی که قبل از انقلاب مکه رفته بودند می‌دیدند که با بعد از انقلاب چقدر فرق کرد! - از همان بالای کوه منجنيق بستند و کعبه را ویران کردند، ابن زبیر را گرفتند اعدام کردند و بعد کعبه را ساختند. مرحوم ابن بابویه می‌گوید به اینکه این کعبه چهاردیواری است، این را دوباره می‌سازند؛ اگر کسی با امام زمان خود نسازد، به درون کعبه هم برود خدا او را پناه نمی‌دهد، امام بالاتر از کعبه است، چون بعد کعبه را می‌سازند. اما آبرمه که آمد، او با کعبه مخالف بود و خواست اساس قبله را بردارد که این طیر آبابیل از بالا رسید. [7]

غرض اینکه خیلی فرق دارد. اگر یک وقتی این چیزهایی که مرحوم ابن بابویه نقل می‌کند، انسان می‌شنود، با همین اصول کلی هماهنگ است که اینها گرچه کعبه را احترام می‌کنند، «حجر الاسود» را می‌بوسند، اینها به دستور ذات اقدس الهی است که احترام به خدا و احترام به دستورهای اوست؛ اما معنای آن این نیست که -

معاذالله - «حجر الاسود» از امام یا از پیغمبر بالاتر است! «و لیس بافضل من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیائه»، «فتواضعهم لپیست الله تعالی و تیزکهم»

به «حجر الاسود» یا ارکان یا قرآن یا «بالمکتوب من اسمائه و صفاته»، از آن حیثیتی که اینها اوصاف الهی و کلمات الهی‌اند، «لا یقضی لها بزیادة الشرفة» که مثلاً این «حجر الاسود» یا کعبه اشرف از امام باشد، این نیست. اینها خلاصه فرمایش ایشان در «کتاب القرآن»؛ یعنی کشف الغطاء، جلد سوم، صفحه 452.

اما آنچه که مربوط به علم غیب اینهاست که شعاع علم غیب اینها تا کجاست؟ لکن فرمودند اینها اگر علوم غیب فراوانی دارند که دارند، آن علم غیب معیار حکم تکلیفی نیست تا - معاذالله - کسی نگوید اگر می‌دانستند چرا کربلا رفتند؟ اگر اینها می‌دانستند چرا مثلاً شب نوزدهم حضرت به مسجد رفت؟ اگر می‌دانستند چرا امام

حسن (سلام الله علیه) آن کوزه را سر کشید؟

در جلد اول، صفحه 105، بخشی از فضایل وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) را نقل می‌کند. فرمود: «و ان

اردت تفصیل بعض فضائله» وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه)، اَوَّلَ آن این است: «الاحبار بالمغیبات و هو الغافل «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي فَوَ اللَّهُ لَا

تَسْأَلُونَنِي عَنْ فُتْنَةٍ يَصِلُ فِيهَا مَائَةٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا مَائَةٌ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِسَائِقِهَا وَ نَاعِيقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [8] این اخبار غیب است. این «سَلُونِي» را در تاریخ هیچ کس

نگفت، این چه عظمتی است که انسان بگوید هر چه می‌خواهید از من بپرسید و هر حادثه‌ای هم «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

بخواهد اتفاق بیافتد من می‌دانم که چه کسی این را راه اندازی کرد، چه کسی تقویت کرد، چه کسی دنبال آن هست، چه کسی می‌خواهد نتیجه بگیرد! در بعضی از فرمایشات دارد که هیچ کسی از راه اختلاف نتیجه نگرفت، او نه برای اینکه از تجارب تاریخی باخبر است، او از سنت الهی دارد خبر می‌دهد، در آن خطبه فرمود: «وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ

لَمْ يُعْلَاخِذْ بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»؛ [9] فرمود بدان که هیچ امتی با اختلاف که من باید این باشم، تو باید آن باشی، تو

پایت لغزید من باید رسوایت کنم، فرمود هیچ امتی با اختلاف به مقصد نرسید، نه در گذشته و نه در آینده؛ حالا

گذشته را ممکن است انسان بگوید براساس علم تاریخ می‌داند، اما آینده چه؟! او براساس سنت الهی خبر

می‌دهد. فرمود: «وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْلَاخِذْ بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»؛ با هم باشید و به این فکر نباشید که یک کسی بلغزد فوراً

دستش را بگیرید و پایش را هم بگیرید او را بیاندازید در چاه، دیگری هم هست دست و پای شما را می‌گیرد، شما را

می‌اندازد در چاه، این کار را نکنید! اگر یک کسی لغزید فوراً دستش را بگیرید و بلند کنید، نه اینکه فوراً یک چیزی

هم سرش بزنید. فرمود اگر بخواهید خیر ببینید راه آن این است. الآن هم این جا می‌فرماید که «سَلُونِي» نه مسایل

علمی که من مثل علمای دیگر بلد هستم، نه! «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» هر حادثه‌ای که بخواهد بیاید نزد من هست. احدی غیر

از معصوم این‌طور حرف را زد؟! فرمود: «سَلُونِي»؛ برای اینکه من آنچه که حادثه‌ای پیش می‌آید «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» بلد

هستم.

«فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ اخْبِرْنِي كَمْ عَلَى رَأْسِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرٍ»؛ بگو چندتا مو در سر من است؟ حالا ببینید چه گرفتاری‌هایی انبیا و اولیا با

معاصرینشان داشتند؟! حضرت فرمود: «لَوْلَا أَنَّ الذِّی سَأَلَتْ عَنْهُ يَعْسُرُ بَرَهَانَهُ لِاخْبَرْتُكَ»؛ من اگر بگویم چندتا مو داری، دلیل نمی‌توانم

بیاورم، تو باید تک‌تک بروی بشماری! لکن یک چیزی که نافع است می‌گویم: «وَ أَنَّ فِي بَيْتِكَ لَسُخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ بَنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

وَ سَلَّمَ وَ كَانَ ابْنُهُ صَغِيرًا وَ هُوَ الذِّی تَوَلَّى قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ فرمود اینکه به درد تو نمی‌خورد، در خانه‌ات یک نوه‌ای داری، یک بچه‌ای

داری که قاتل پسر من است! این «عمر سعد» درآمد.

برخی‌ها گفتند گزارشگر از شام آمده گفتند معاویه مُرده است، حضرت فرمود نه، نمرده! او فتنه‌ها در پیش دارد

نمرده است. بعد حالا این قصه را هم اضافه کردند: «وَ اخْبِرْهُ الرَّجُلُ بِمَوْتِ خَالِدِ بْنِ عَرَفَةَ»؛ در همان جمع یک کسی گفت خالد

مُرد؛ حالا عده‌ای در مسجد نشسته‌اند، حضرت اعلام عمومی داد و دارد در حضور همه این گزارش‌ها را می‌دهد.

حضرت فرمود: «لَمْ يَمُتْ»؛ خالد نمرده است، «وَ سَيَقُودُ جَيْشَ ضَلَالَةٍ»؛ این قائد یک ارتش گمراه است، «صَاحِبَ لَوَانِهِ حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ»؛ -

حالا این «حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ» این‌جا نشسته است - گفت او نمرده است، یک گروه ضلالتی را راه‌اندازی می‌کند که

حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ هم پرچمدار او است، «فَقَامَ إِلَيْهِ حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ وَ قَالَ أَيْ لَكَ مَحَبَّةٌ»؛ همان‌جا پا شد عرض کرد: یا علی! من دوست

شما هستم، چگونه می‌شود که اینها یک جیش ضلاله‌ای را راه‌اندازی می‌کنند و پرچم آنها به دست من است؟! «فَقَالَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَ اللَّوَاءَ»؛ حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ! این کار را نکن! ولی می‌کنی، او مثل روز می‌بیند. «فَقَالَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَ اللَّوَاءَ وَ لَتَحْمِلَنَّهَا»؛ حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ! تو

حتماً این پرچم را می‌گیری، ولی نکن این کار را! بعد «و تدخل من هذا الباب»؛ فرمود از همین «باب الفیل» هم می‌آیی. آنها جیش ضلالت را از شام تشکیل می‌دهند، راه‌اندازی می‌کنند، پرچم هم به دست توست، تو هم از همین در وارد می‌شوی. او کیست؟! این چگونه علم غیبی است؟! «تحمل اللواء و لتحملها و تدخل من هذا الباب یعنی باب الفیل»، نکن این کار را، ولی می‌کنی. «فلما كان زمان الحسين (عليه السلام) جعل ابن زياد خالداً» همین «خالد بن عرفطة» را، «على مقدمة عمر بن سعد (عليه لعائن الله) و حبيب صاحب لوائه»؛ همین حبیب بن جَمَاز پرچم عمر بن سعد را داشت و از همین در فیل هم وارد مسجد شد مردم را تحریک کرد. این می‌شود امام! «و قال للبراء بن عازب يُقتل ولدي الحسين (عليه السلام) و انت حياً تنصره»؛ به دیگری گفت پسر من را شهید می‌کنند، تو هستی ولی او را یاری نمی‌کنی. این اسرار عالم دست اینهاست. فرقی بین اول و آخر نیست؛ چه وجود مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه)، چه وجود مبارک امام زمان (سلام‌الله‌علیه).

حالا قسم بعدی «و لما اجتاز بكربلاء في وقعة صفين». در جریان «صفین» که تقریباً بیست سال قبل از واقعه کربلا بود، این را خیلی‌ها نقل کردند، اختصاصی به مرحوم کاشف الغطاء ندارد. وقتی عبور حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) به کربلا افتاد، پیاده از مرکب پیاده شدند با دستان مبارکشان اشاره کردند «ماهُنَا مَاهُنَا»؛ [10] [11] همین جاست، همین جاست. همان حرفی که خود سید الشهداء (سلام‌الله‌علیه) روز دوم محرم گفت همان حرف است. «هَاهُنَا هَاهُنَا» همین جاست، همین جاست. «هذا و الله مناخ ركابهم و موضع قتلهم» - آن که مرحوم محدث قمی در سفینه و دیگران نقل کردند که کتاب مقتل بود مفصل‌تر نقل کردند - حضرت پیاده شد و این خاک را گرفت و بو کرد و دو رکعت نماز خواند و گفت: این جا «مَصَارِعُ عُشَاق»؛ [12] این کلمه «عشق» حیف که به دست دیگران افتاد! مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد دوم کافی در باب «عبادت» دارد که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَمِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأْسَرَهَا»؛ [13] فاضل‌ترین مردم کسی است که عاشق نماز باشد و با نماز معانقه کند و دست به گردن باشد. اما این کلمه «عشق» به دست دیگران افتاد و مبتذل شده است. خود حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) فرمود: این جا «مَصَارِعُ عُشَاق». در فرمایشات حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) هست، در جلد دوم کافی مرحوم کلینی هست که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَمِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأْسَرَهَا»؛ معانقه کردن، دست به گردن شدن و مانند آن.

مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) در بحث جلسه قبل ملاحظه فرمودید که اینها مامور نبودند که به علم غیب عمل کنند. آن خدایی که این علم غیب را به اینها داد گفت اینها امانت است. شما بخواهی با علم غیب عمل بکنی کاری نکردی! با علم غیب، با قدرت غیبی دشمنان را از بین ببرید، می‌دانید دشمن از کدام راه می‌آید او را از بین ببرید، دیگر نمی‌تواند اسوه باشد. شما وقتی می‌توانی اسوه باشی که با علم عادی عمل کنی، شهید هم بشوی تا دیگران به شما اقتدا کنند، اسیر هم بشوی تا دیگران به شما اقتدا کنند. خدا مرحوم مجلسی را غریق رحمت کند! فرمود اجماع ما شیعه این است که اینها اصلاً مجتهدانه فتوا نمی‌دادند، اینها که مرجع تقلید نیستند، اینها امام هستند. مرجع تقلید این ادله را جمع‌بندی می‌کند، گاهی مظنه پیدا می‌کند و گاهی علم پیدا می‌کند فتوا می‌دهد؛ اما اینها این‌طور نیستند، وقتی احکام الهی را می‌خواهند بیان کنند «قولاً او فعلاً» جزم دارند به وحی الهی و به وسیله وجود مبارک پیغمبر به اینها می‌رسد؛ اما حالا کارهای عادی، فلان کس را می‌خواهند برای فلان سمت بگذارند، فلان کس را می‌خواهند استاندار کنند. بصره، اهواز، کرمان، اینها محدوده وسیع یک استانداری بود، استاندار این منطقه وسیع هم ابن عباس بود، معاون ابن عباس که بود؟ زیاد بن ابیه بود، از او بدتر شما چه کسی دارید؟! این زیاد بن ابیه را ابن عباس گذاشته، خود حضرت که نگذاشت؛ اینها بودند در دستگاه حضرت امیر

(سلام الله علیه). الآن در این جا این مطلب را ملاحظه می فرمایید که اینها به علم غیب مامور نبودند عمل کنند.

نامه 71 نهج البلاغه نامه ای است که به منذر بن جارود عبدی نوشتند. این منذر یکی از والیان منصوب از طرف حضرت امیر (سلام الله علیه) بود، یک خیانت مالی کرده است، حضرت در نامه مرقوم فرمود: «أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَبِي مَنَكْ وَ طَلَبْتُ أَتَكْتَفِي هَذِهِ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَتَيْتَ فِيمَا رَفَعِي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ تَقِياداً»؛ پدرت آدم خوب بود من به تو سمت دادم، چه می دانستم این طور اوضاع را بد درمی آوری و خیانت می کنی؟! معنای آن این است که به علم غیب مامور نیستند عمل کنند. پس اگر در زمان حضرت یک چهار نفر چهارتا اشتباه کردند مبدا کسی - معاذ الله - بگوید که حضرت امیر (سلام الله علیه) این اشکال را داشت! بنا بر این نبود که به علم غیب عمل کنند. بعد نسبت به خود مالک چطور؟ وقتی که خبر مالک رسید، آن طور از مالک تعریف کرد! درباره مالک هم دوتا نامه نوشت: یکی همان نامه معروفی است که واقعاً منشور تمدن است که آن خیلی مفصل است [14]، یکی هم نامه کوتاهی است که برای مردم مصر نوشت. در آن نامه ای که برای مردم مصر نوشت که نامه سی و هشتم نهج البلاغه است: «مَنْ عَنِدَ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ غَضِبُوا فِي أَرْضِهِ» تا به این جا می رسد: «أَمَا بَعْدَ فَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَتَأَمَّرُ إِلَّا بِمَا الْخَوْفِيُّ لَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الزَّوْجِ أَمَدًا عَلَى الْفَجَارِ مِنْ خَرِيقِ النَّارِ وَ هُوَ مَالِكُ بْنُ الْخَارِثِ». از این به بعد ملاحظه بفرمایید - این مالک است که من فرستادم یک یلی است برای میدان مبارزه؛ اما شما مردم مصر: «فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ»؛ بررسی کنید اگر یک وقتی - خدای ناکرده - پایش لغزید، نه! آن جایی که پایش نلغزید اطاعت کنید. خود حضرت امیر (سلام الله علیه) ندارد که آن جا که پایش لغزید! ما حق هستیم؛ «عَلَى مَعَ الْحَقِّ مَعَ عَلِيٍّ». [15] فخر در این است که این ضمیر به حق برمی گردد نه به علی؛ «عَلَى مَعَ الْحَقِّ مَعَ عَلِيٍّ»؛ یدور یعنی یدور، «يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»، چه عنصری است خدا می داند؟! این حرف درباره عمار هم آمده است. «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ» الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ؛ [16] این «یدور» به عمار برمی گردد؛ یعنی «یدور العمار مدار الحق حیثما دار الحق»؛ اما این جا «یدور الحق مدار علی حیثما دار».

ما که فقه نوشته نداریم که یا یک رساله نوشته ای نداریم که حضرت امیر (سلام الله علیه) برابر آن عمل کند! خود حضرت امیر (سلام الله علیه) که معصوم است به عنایت الهی می شود رساله فقهیه. فقه نانوشته ما با سیره اهل بیت روشن می شود. ما اگر بخواهیم بفهمیم چه حق است و چه باطل است؟ رساله ای نداریم، کتاب فقهی نداریم که ببینیم اینها چه می گویند. حق در مقام اثبات، «یدور مدار علی حیثما دار»؛ اما عمار در مقام فعل مقلد است «یدور مدار الحق حیثما دار الحق». توضیح آن، همان بیان نورانی خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که عرض کرد خدایا! «اللَّهُمَّ أَدِرْ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ» [17] این معنای تفسیر روایت به روایت است، مثل آیه: «اللَّهُمَّ أَدِرْ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»؛ او را معصوم قرار بده که هر کاری او می کند مردم بفهمند حق چیست؛ وگرنه ما قبلاً یک کتاب فقهی نوشته نداریم که بگوییم این کتاب فقهی ماست و حضرت برابر آن دارد عمل می کند، خیر! در مقام اثبات ما حق را «قولاً و فعلاً و سنّة و سیرة» از مدار این ذوات قدسی می فهمیم.

این جا هم فرمود شما کار مالک را بررسی کنید نگویید از طرف حضرت علی است، نگویید نائب خاص است، نگویید منصوب علی است! ببینید هر جا مطابق حق است از او اطاعت کنید. این معنایش است. آن هم خودش فرمود به اینکه ما مامور به علم غیب نیستیم، این جا هم «فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ فَإِنَّهُ سَيَفِي مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا كَيْلَ لِلنَّيْنَةِ» و مانند آن. حالا چون فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) هر جا ذکر شود مثل حدیث کساء است، دعا مستجاب است. همه تان

با قلب شکسته از ذات اقدس الهی دعا بکنید که این باران رحمت را نازل کند! این مملکت گرفتاری فقر و فساد و اینها را نداشته باشد!

خدایا! تو را به حق علی اصغر، علی اکبر، حسین بن علی، همه ذوات قدسی قسم! بهترین صلوات را به ارواح مقدسه اینها نازل بفرما! باران رحمت را، برکت را، نعمت را، ارزانی قیمت را، سلامت رهبر را، سلامت ملت را، سلامت مملکت را، سلامت دین را، سلامت دنیا را، سلامت فرزندان ما، حفظ آبروی ما را به برکت امام زمان حفظ بفرما!

-
- [1] [بقره/سوره 2، آیه 97.](#)
 - [2] [آل عمران/سوره 3، آیه 3.](#)
 - [3] [مائده/سوره 5، آیه 46.](#)
 - [4] [مائده/سوره 5، آیه 48.](#)
 - [5] [جواهر الکلام، الشیخ محمدحسن النجفی، ج 13، ص 35.](#)
 - [6] [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 27، ص 34، أبواب صفات القاضي وما يجوز أن يقضي به، باب 5، ح 9، ط آل البيت.](#)
 - [7] [من لا يحضره الفقيه، الشیخ الصدوق، ج 2، ص 248-249.. «مَنْ أَرَادَ الْكَعْبَةَ بِسُوءٍ... وَ إِنَّمَا لَمْ يَجِرْ عَلَى الْحَجَّاجِ مَا جَرَى عَلَى ثُبَّعٍ وَ أَصْحَابِ الْفِيلِ لِأَنَّ قَصْدَ الْحَجَّاجِ لَمْ يَكُنْ إِلَى هَدْمِ الْكَعْبَةِ إِنَّمَا كَانَ قَصْدُهُ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ كَانَ ضِدًّا لِصَاحِبِ الْحَقِّ فَلَمَّا اسْتَجَارَ بِالْكَعْبَةِ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُبَيِّنَ لِلنَّاسِ أَنَّهُ لَمْ يُجِرْهُ فَأَمْهَلَ مِنْ هَدْمِهَا عَلَيْهِ](#)
 - [8] [خصائص الائمة عليهم السلام \(خصائص امير المؤمنين عليه السلام \)، أبي الحسن محمد بن الحسين بن موسى الموسوي البغدادي، ج 1، ص 62.](#)
 - [9] [نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضی، ج 1، ص 255.](#)
 - [10] [«... إِلَى عَلِيٍّ فَأَتَيْنَاهُ بِكَرْبَلَاءَ فَوَجَدْتُهُ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَ يَقُولُ هَاهُنَا هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَ مَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ ثَقُلَ لَالِ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُ هَاهُنَا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ وَ وََيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ مَا مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ وََيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ تَقْتُلُونَهُمْ وَ وََيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ يُدْخِلُكُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَى النَّارِ وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرٍ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَ وََيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ الرَّجُلُ أَمَا وََيْلٌ لَنَا مِنْهُمْ فَقَدْ عَرَفْتُ وَ وََيْلٌ لَنَا عَلَيْهِمْ مَا هُوَ؟ قَالَ تَرَوْنَهُمْ يُقْتَلُونَ وَ لَا تَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ».](#)
 - [11] [وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقري، ج 1، ص 141-142.](#)
 - [12] [ابصار العين في انصار الحسين، جمعی از نویسندگان، ج 1، ص 22.](#)
 - [13] [الكافي - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج 2، ص 83.](#)
 - [14] [نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيد الرضی، ج 1، ص 461.](#)
 - [15] [الفصول المختارة، الشیخ المفید، ج 1، ص 135.](#)

[16] علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 223.

[17] الطرائف، السيد بن طاووس، ج 1، ص 102.